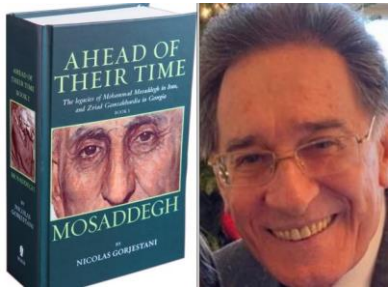


میراث مصدق: شهروندی ملی و موازنه منفی



این یادداشت برآمده است از کتاب اخیر نگارنده در مورد میراث زنده‌یاد دکتر محمد مصدق. هدف این یادداشت شناسایی اندیشه دکتر مصدق در راستای مفهوم حق‌وندی است. به‌طور مشخص، چارچوب تفکر مصدق در حکومت‌داری بر چه اصولی بنا شده بود و چگونه این اصول در سیاستگذاری و ابتکارات حکومت‌داری او جامعه عمل پوشیدند. از این رو، بحث خود را در سه بخش مطرح می‌کنم. بخش نخست، مرور مختصری است در باب دو وجهه کلیدی اندیشه مصدق یعنی شهروندی ملی و حاکمیت ملی. بخش دوم یک نمونه عملی از مفهوم شهروندی ملی را در سیاست توانمندسازی شهروندان ترسیم می‌کند. و بخش سوم به یک نمونه عینی از مفهوم حاکمیت ملی که در دکتترین موازنه منفی و مذاکرات نفت با قدرت‌های خارجی و بانک جهانی نهفته بود، می‌پردازد.

(۱) مفهوم شهروندی ملی و حاکمیت ملی

در خوانش نگارنده از میراث مصدق، مرکز ثقل اندیشه او انسان آزاد، و معادل آن در جمع، همان ملت آزاد بود. انسان و ملتی که هم حق دارند، یعنی حق آزادی و حاکمیت. و هم مسئولیت دارند، یعنی مسئولیت دفاع از این حقوق، چه در درون و چه در بیرون کشور. این اندیشه بنیادین مصدق منشا اکثر آرمان‌ها، ارزش‌ها و اصول حکومت‌داری او بود. دو نقل قول از گفتار مصدق فلسفه حکومت‌داری او را خلاصه می‌کند: حاکمیت ملی و آزادی دوروی یک سکه اند. یعنی آزادی بدون حاکمیت ملی ممکن نیست؛ و ایران جز از طریق دموکراسی و غیر از عدالت اجتماعی با رویه دیگری اصلاح و اداره نمی‌شود. می‌توان نتیجه گرفت که فلسفه حکومت‌داری مصدق کاملاً مردم-محور بود، و نه ایدئولوژیک.

شهروندی ملی و حاکمیت ملی دو اصل کلیدی حکومت‌داری مصدق بودند. این دو مفهوم را می‌توان به عنوان دو وجهه اندیشه مصدق شناخت - به اصطلاح وجهه درونی و وجهه بیرونی -. منشا همگانی شهروندی ملی و حاکمیت ملی همان مفهوم حق‌وندیست که استوار است بر محور انسان یا ملت آزاد، که هر دو دارای حقوق و مسئولیت می‌باشند. وجهه درونی آن اندیشه، یعنی مفهوم شهروندی ملی، پدیده نوین و بسیار پیشروتر از ذهنیت‌های آن زمانه نه تنها در ایران بلکه در اکثر کشورهای جهان بود.

یک سخن از مصدق چراغ راه عملی کردن مفهوم شهروندی ملی را ترسیم می‌کند. مصدق می‌گفت: "اگر می‌خواهید کشور را اصلاح کنید، باید جامعه وارد جریان اصلاحات شود. به جای اینکه بگوییم اصلاحات را انجام می‌دهم و اگر دوست نداشتی دستگیرت می‌کنم." در مقابل، پهلوی دوم می‌گفت "من به حرف مردم اهمیت نمی‌دهم، هر کاری را که خودم به صلاح مملکت بدانم انجام می‌دهم." فرق بارز بین رویکرد یک دموکرات و یک خودکامه به مفهوم شهروندی ملی در این اصل بسیار ساده نهفته است.

و اما وجهه بیرونی اندیشه مصدق یعنی حاکمیت ملی که در دکتترین موازنه منفی تجسم یافته بود. این رویکرد به روابط خارجی هم برای آن دوران بسیار پدیده تازه‌ای بود. تا آن زمان، دولت‌های ایران و بیشتر کشورهای در حال توسعه، عادت داشتند به قدرت‌های جهانی امتیاز کشف و بهره برداری از ثروت‌های زیر زمینی بدهند. بعضی از رهبران، سعی می‌کردند برای حفظ تعادل سیاسی و مقتضیات ژئوپولیتیکی به رقبای جهانی امتیازات مشابه بدهند. به‌طور مثال، حزب توده پشتیبان دادن امتیاز نفت در شمال ایران به شوروی بود تا با امتیاز انگلیس در جنوب

ایران توازی به وجود بیاید. این رویکرد را در آن زمان گزینه موازنه مثبت می‌نامیدند. در نقد این رویکرد، مصدق می‌گفت این مثل این است که یک دست شما را قطع کنند و شما برای حفظ تعادل خود دست دیگران را هم قطع بکنید.

مفهوم اساسی دکترین موازنه منفی، نفی هر نوع امتیاز به قدرت‌های جهانی بود. در تفکر مصدق این دکترین رویکرد مهمی بود برای رسیدن به هدف کلان، یعنی حاکمیت ملی و پاسداشت استقلال کشور. ولی این سیاست بدین معنی نبود که در را بر دنیا ببندیم و یا غرب‌ستیز باشیم. کاملاً بر عکس آن، یعنی تبادل و توافق با هر کشوری که مایل باشد، ولی از منظر یک حکومت مستقل و نه از منظر حکومتی که زیر بار سلطه قدرت‌های استعماری جهان باشد. این پدیده نوین، در میان رهبران، نخبگان و مردم کشورهای منطقه و دیگر کشورهای جهان سوم جذابیت خاصی داشت، چون قابل درک سریع و جوابگوی دغدغه‌های آنها در زیر سلطه استعمار بود. ولی رهبران و نخبگان قدرت‌های جهانی عمدتاً با این موضع مصدق مخالفت کردند و با تکیه بر سیاست زور مانند تحریم، تهدید مداخله نظامی و در نهایت کودتای شبه‌نظامی مصمم بودند تا دولت ملی را سرنگون کنند.

به‌طور خلاصه، تفکر حاکمیت ملی، شهروندی ملی و سیاست موازنه منفی، گفتمانی را خلق کرد که به‌وسیله آن مصدق توانست پایه‌های یک همبستگی ملی را فراهم آورد. این همبستگی برای دفاع از دو آرمان مشخص یعنی استقلال و آزادی بسیار مهم بود. ملی شدن صنعت نفت تحقق حاکمیت ملی بود و چهره اجرایی مشخصی به آن گفتمان داد. همچنین، برنامه دگرگونی ساختاری و سیاست‌های نوین اجتماعی تحقق حقوق شهروندی ملی و آزادی مردم از استبداد پهلوی بود.

در اینجا لازم است در باب واژه ملی در عبارات حاکمیت ملی و شهروندی ملی چند نکته اضافه کنم. در این عبارات، ملی به معنی تعلق به مردم، یا به نفع مردم و یا حمایت از سیاست‌هایی است که برای توانمندسازی مردم استفاده می‌شود، و نه به معنی ناسیونالیستی آن که در جوامع غربی معمول است. این خود یک سازه دیگری بود که مانع درک اندیشه مصدق در بین کشورهای غربی شد. برای درک درست واژه ناسیونالیسم در غرب باید بین دو شکل ناسیونالیسم تمایز قائل شد: ناسیونالیسم روشنگرانه یا دفاعی، و ناسیونالیسم افراطی یا تهاجمی. ناسیونالیسم روشنگرانه رویکردی فراگیر است و در مقابل آن نوع افراطی وجود دارد، که عمدتاً انحصارطلب است. ناسیونالیسم مصدق از نوع روشنگرانه آن بود و بیشتر شبیه بود به مفهوم Patriotism. هدف ملی‌گرایی مصدق دفاع از حاکمیت بود که در ترکیب آن با مفهوم شهروندی ملی کل جمعیت ایران را در بر می‌گرفت. ولی در اروپای قبل از جنگ دوم جهانی، آلمان نازی و ایتالیای فاشیستی به‌دنبال ناسیونالیسم تهاجمی یا افراطی بودند، با هدف از بین بردن ملیت‌ها یا اقلیت‌های خاص.

به‌علاوه، جبهه ملی را به انگلیسی National Front لقب داده بودند که در اذهان غربی مفهوم نسبتاً تحقیرآمیزی داشت و در شرایط امروزی مفهوم غربی از آن واژه بیشتر شبیه به احزاب راست افراطی در اروپا مانند Front Naionale ماریون لوپن در فرانسه می‌باشد که بوی فاشیسم هم می‌دهد. به‌علاوه، درک نادرست غربی‌ها از واژه "ملی" در آن مقطع زمانی آمیخته بود با دیدگاه دیگر غربی‌ها به کمونیزم در جو دو قطب‌یای که در زمان جنگ سرد به‌وجود آمده بود و ایران در خط مقدم آن قرار داشت. می‌توان نتیجه گرفت که ملی‌گرایی مصدق در مفهوم و هدف خود کاملاً با مفهوم ناسیونالیسم افراطی رایج در غرب در تقابل بود.

همچنین، مفهوم شهروندی مصدق و رویکرد او به مردم کاملاً با مفهوم پوپولیسم رایج امروز متفاوت بود. در تفکر مصدق، اولویت شهروند به عنوان محور اصلی توسعه، ابزاری بود برای رهایی مردم از زیر استعمار و استبداد و نه با هدف تسخیر قدرت. اینجاست که می‌بینیم چگونه مردم‌گرایی مصدق با استنباط منفی واژه پوپولیسم در غرب متنافر است، و اینکه چگونه اندیشه مصدق جلوتر از زمانه خود بود. امروز، در غرب و حتی در ایران، مفهوم پوپولیسم، عمدتاً یک خوانش تحقیرآمیز و ضد دموکرات دارد و مربوط می‌شود به تجربه معاصر رژیم‌های دیکتاتوری کشورهای در حال توسعه (مانند آرژانتین پرون یا ونزوئلا چاوز). در واقع، منشا تفکر پوپولیسم را باید در خود غرب جستجو کرد، که در تجسم آغازین خود مفهوم بسیار مثبت، سازنده و عدالت‌گرا داشته. بسیاری از

منتقدین معاصر پوپولیزم نمی‌دانند که ریشه این واژه نام یک حزب عدالت‌خواه در ایالات متحده آمریکا در اواخر قرن نوزدهم است به نام حزب مردم یا People's Part و اعضاء آن حزب را پوپولیست می‌نامیدند.

در سال ۱۸۹۲، کاندیدای حزب مردم آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری ۲۲ رای (از ۴۴۴) در کالج الکترال بدست آورد. این حزب الهام‌بخش راه‌اندازی حزب کارگر در انگلستان هم بود. اهداف حزب مردم در آمریکا الهام‌بخش تفکر فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا در سال‌های ۱۹۳۲-۴۵، بود که با سیاست‌های مردم-محور توانست توسعه اقتصادی و اجتماعی آمریکا را رونق بخشد. یکی از مهمترین ابتکارات مردمی روزولت سیستم Social Security در آمریکا بود که در سال ۱۹۳۶ بنیانگذاری شد. شانزده سال بعد از این رویداد تاریخی، این دستاورد روزولت الهام بخش ابتکار مصدق برای بنیان‌گذاری بیمه اجتماعی کارگران شد، که اولین مورد چنین اصلاحاتی در کشورهای در حال توسعه بود. چهره مدرن آن تفکر مردم-محور، سازنده و عدالت‌خواه را می‌توان در سوسیال-دموکراسی‌های امروز اروپا دید.

در جمع‌بندی بخش نخست، آغاز دهه ۱۳۳۰ دوره نادری در تاریخ معاصر ایران است که در آن سیاست‌های دولت پایه‌ریزی شده بود بر مفهوم کامل حاکمیت ملی و به‌خصوص اولویت شهروند آزاد به عنوان محور کلیدی در جامعه. مصدق، همانطور که در مقابل استبداد پهلوی از آزادی و حق شهروندی مردم در داخل کشور دفاع می‌کرد، در برابر استعمار و استثمار هم با عزم راسخ ایستاد و از آزادی و حق ملت ایران یعنی حاکمیت ملی آن هم دفاع کرد.

۲) دگرگونی ساختاری بر محور شهروندی ملی

در باب دگرگونی ساختاری در داخل، هدف کلی دیدگاه مصدق برای ایران رسیدن به یک سوسیال-دموکراسی ایرانی بود. توجه کنید به پسوند «ایرانی» آن، که برای تفکیک تفکر او با تفکر چپ آن زمان بود. در تفکر مصدق، موضوع کلیدی حقوق شهروندی است و همچنین مسئولیت شهروند و حاکمیت در برابر آن حقوق. در این تفکر، مسئولیت حاکمیت به معنی تامین آزادی، عدالت و برابری در چارچوب حکومت قانون و اقتصاد آزاد است.

در اینجا می‌توان نتیجه گرفت که تفکر مصدق آمیخته‌ای بود از تفکر تاماس مارشال و سوسیال لیبرالیسم اروپایی و ارزش‌های بومی جامعه ایرانی. در تفکر مارشال دو مفهوم حقوق شهروندی (citizen rights) و شهروندی اجتماعی (social citizenship) جایگاه ویژه ای داشتند. مارشال استدلال می‌کرد که دولت در قبال شهروندانش مسئولیت اجتماعی دارد. این مسئولیت شامل اعطای حق برخورداری از رفاه و امنیت اقتصادی به شهروندان، حق اشتراک کامل در میراث اجتماعی و قابلیت زندگی یک موجود متمدن بر اساس استانداردهای حاکم در کشور است.

در تفکر مصدق، ترکیب این استدلال‌ها را در سه اصل حکومتداری او می‌بینیم: برابری، آزادی و استقلال. وجوه فردی و حکومتی این اصول عبارتند از: برابری در امکانات و در مقابل قانون؛ آزادی خلاقیت و نحوه زندگی شهروند؛ و استقلال در کارآفرینی و سیاستگذاری. در اینجا باید باز تأکید کرد که به‌طور کلی در تاریخ معاصر ایران، حقوق شهروندی یک پدیده بسیار نویی بود. در دوران قاجار، حاکمیت به مردم به عنوان رعیت می‌نگریست. در دوران پهلوی، گرچه مردم ایران از آزادی‌های اجتماعی بیشتری برخوردار شدند، ولی نگاه حاکمیت به مردم مانند رویکرد آن به سیاستگذاری و اصلاحات بود، یعنی همان رویکرد توسعه آمرانه رضا شاهی. و بعد از انقلاب ۵۷ مفهوم شرع‌وند هم وارد گفتمان سیاسی شد و پدیده دیگر به اصطلاح «خودی و ناخودی» را بوجود آورد که در ذاتش بوی تبعیض می‌دهد. در چنین رویکردی مردم عمدتاً به‌عنوان ابژه مفعول در نظر گرفته می‌شدند، نه سوژه‌هایی که دارای اختیار بودند و می‌توانستند به یک عنصر سرنوشت‌ساز تبدیل شوند و عاملیت داشته باشند. مصدق می‌خواست این فرتور جامعه سنتی ایران را دگرگون کند و مردم را به‌عنوان سوژه آزاد وارد فرایندها بکند و بدین ترتیب عاملیت آنها را تشویق کند.

در این راستا دولت مصدق چند قانون و اصلاحات هدفمند را در نظر داشت، از جمله شریک کردن روستاییان در امور منطقه خود. برای عملی کردن مفهوم توانمندسازی شهروندان دولت نهادی را که از زمان آغاز مشروطه در دوران دیکتاتوری پهلوی اول و حکومت استبدادی متمرکز او به اصطلاح خاموش شده بود دوباره زنده کرد. قانون جدید، انتخابات شوراهای روستا را با رای مخفی ایجاد کرد و اعضای شورای محلی باید از ساکنان همان منطقه بوده و با رای مخفی انتخاب می‌شدند. پیش از آن، اعضای شوراها از جامعه محلی نبودند، و بیشتر منصوب می‌شدند. توجه کنید، در شرایطی که شهرداران و اعضای شوراهای محلی توسط دولت مرکزی منصوب می‌شوند آن مسئولین عموماً با مشکلات مردم محل آشنایی زیادی نداشتند و در نتیجه مردم محل نمی‌توانستند زیاد به آنها اعتماد داشته باشند. مصدق می‌خواست مردم را بیشتر وارد موضوعات جامعه بکند. توانمندسازی شهروندان یک نوآوری در مسیر مدرنیته در ایران بود. مصدق همواره در تکاپوی آموزش حقوق شهروندی ملی به مردم بود، تا آنها وارد موضوعات توسعه کشور شوند و همبستگی ملی را تقویت کنند.

در ادامه به چند مثال بارز از رویکرد مصدق به این چالش کلیدی اشاره می‌شود. نخست، در مورد اینکه آیا همه مردم ایران باید حق شهروندی و آزادی را داشته باشند؟ یعنی آیا دولت حق دارد در برابر قانون بین مردم تبعیض قائل شود یا آزادی‌های اجتماعی آنها را محدود بکند؟ رویکرد مصدق در این باب بسیار فراگیر و آزادمنش بود. وی در پاسخ به روحانیون و فدائیان اسلام درباره محدود کردن آزادی‌های اجتماعی اعلام کرد: "برخی از روحانیون از من می‌خواهند حجاب اجباری برقرار کنم و کاپاره‌ها را ببندم. من هرگز چنین کاری نخواهم کرد. انسان آزاد است و حق انتخاب دارد." همچنین، زمانی که آیت‌الله بروجردی از او خواست که به اصطلاح کلک بهائیان را بکند، مصدق پاسخ داد: "از نظر من مسلمان و بهایی فرقی ندارد، همه عضو یک ملت و ایرانی هستند!"

به‌علاوه، در آن زمانه، حدود نیمی از جمعیت کشور، یعنی زنان، بدون حق رای، کاملاً بیرون از زندگی سیاسی کشور بودند. مصدق نخستین نخست‌وزیر ایرانی بود که تلاش کرد به‌طور علنی زنان را وارد فرایند توسعه مملکت کرده و به آنها حقوق شهروندی کامل بدهد و تبعیض جنسیتی رایج در اجتماع را در این مورد از بین ببرد. در این راستا، دولت تلاش کرد قانون انتخابات شوراهای شهر را تعدیل کند و زنان را از لیست فاقد شرایط رای دادن بیرون آورد. ولی شوربختانه این ابتکار ارزشمند دولت با مخالفت شدید روحانیون قرار گرفت و در کوتاه‌مدت ناکام ماند. ولی نهالی را که ابتکار مصدق کاشت، سرانجام در ده سال بعد رشد کرد.

همچنین، دولت پیش‌نویس قوانین دگرگونی‌های ساختاری مهم خود را در روزنامه‌ها منتشر می‌کرد تا از سوی شهروندان بازخورد دریافت کند - اقدامی که در آن برهه زمانی نه تنها در ایران بلکه در بیشتر کشورهای پیشرفته هم بی‌سابقه بود. این رویکرد حتی از معیارهای رایج امروز در جهان هم پیشروتر بود. مصدق با این ابتکار بی‌نظیرش به مردم حقوق شهروندی مدرن را آموزش می‌داد که یعنی مردم شما حقی دارید، مسئولیتی دارید، شما باید وارد مقوله‌های این جامعه بشوید، اگر اصلاحاتی می‌کنم می‌خواهم با نظر شما جلو بروم. تحلیل جامع این داستان را در کتابم و همچنین مقاله دیگری شرح داده‌ام.

در خاتمه این بخش، به یک نکته جالب دیگری نیز باید اشاره کرد. با رویکرد شهروندی ملی و تشویق عاملیت شهروندان در فضای اجتماعی-سیاسی، مصدق توانست قوه‌های گریز از مرکزی را که در مواقع شبهه انقلابی به‌وجود می‌آیند، مهار کند. اگر شهروند می‌بیند که در امور محلی خود و در گفتمان ملی سهیم است و نقشی دارد، دیگر انگیزه‌های تجزیه‌طلبی در او کمتر بروز خواهند یافت. این اصل شهروندی ملی، عاری از هر نوع تبعیض، چه جنسیتی، چه قومیتی و چه دینی برای چالش پیش رو در ایران می‌تواند بسیار الهام‌بخش باشد و در یک چارچوب حکومت غیر متمرکز در چارچوب تمامیت ارضی ایران به مطالبات جمعیت‌های متکثر کشور پاسخ منطقی بدهد.

۳) موازنه منفی و مذاکرات نفت بر محور حاکمیت ملی

دکترین موازنه منفی مصدق برای کشورهای منطقه چراغ راه مسیر استقلال واقعی بود. ملت‌های منطقه برای نخستین بار دیدند که چگونه مصدق توانست با عزم راسخ جلوی استعمار انگلیس بایستد و از حق ملتش دفاع کند. برای درک بهتر شیوه مصدق در دفاع از حاکمیت ملی باید حتماً با سخنرانی او در شورای امنیت سازمان ملل

متحد آشنا بشوید و از سخن شیوا، و استدلال‌های حقوقی و منطقی او لذت ببرید. باید به خاطر داشت که او اولین رهبر یک کشور زیر سلطه بود که با چنین شهامتی در برابر نمایندگان قدرت‌های جهانی آن زمان در یک نهاد بین‌المللی ایستاد و رو به آنها حقیقت را گفت، که ما از شما نمی‌ترسیم، زیر بار حرف زور نمی‌رویم، و تا جان در بدن داریم از حقوق خود و حاکمیت ملی خود دفاع خواهیم کرد.

این رویکرد مصدق آموخته‌های مهمی داشت نه تنها برای کشورهای منطقه‌ای مانند مصر و رهبر کاریزماتیک آن، جمال عبدالناصر، بلکه برای اکثر کشورهای در حال توسعه در جهان، مانند هند و اندونزی در آسیا، غنا در آفریقا و حتی یوگسلاوی در اروپای شرقی. دکترین موازنه منفی همانند جرقه‌ای بود که ذهنیت‌ها را تکان داد و بسیاری از رهبران کشورهای در حال توسعه را در مسیر پی‌طرفی قرار داد و در سیاست‌ورزی خارجی آنها انگیزه موضع مستقل را بوجود آورد. مصدق عامل یک تحول مهم در این ذهنیت‌ها بود که در نهایت منجر به تاسیس جنبش عدم تعهد شد. البته تا سال ۱۹۵۵، که این جنبش کنفرانس گشایشی خود را در باندونگ در اندونزی برگزار کرد، مصدق به وسیله کودتای ام‌آی‌سیکس و سی‌آی‌ای در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) سرنگون شده بود. ولی رهبران حاضر، به اصطلاح پدران بنیانگذار جنبش عدم تعهد، در آن کنفرانس نام مصدق را به عنوان پدر بزرگ آن جنبش بر زبان داشتند. بعد از آن رویداد، جمال عبدالناصر با شهامت بیشتری در مقابل انگلیس ایستاد و با الهام گرفتن از استاد خود، مصدق، در سال ۱۹۵۶ کانال سوئز را ملی کرد و سرانجام علیرغم مداخله نظامی قوای انگلیس و فرانسه توانست حاکمیت ملی مصر را حفظ کند. البته مداخله دیپلماتیک آمریکا و التیماتوم آیزنهاور، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، به ایدن، نخست‌وزیر وقت انگلستان هم در این ماجرا تاثیرگذار بود.

در هفتاد سال اخیر بعد از سرنگونی دولت مصدق بسیاری از تاریخ‌نویسان و تحلیل‌گران استدلال‌های مختلفی در باب اینکه آیا مصدق یک سیاستمدار واقع‌بین یا یک آرمان‌گرا بود، ارائه دادند. به نظر نگارنده، مصدق یک آرمان‌گرای واقع‌بین بود. او سیاستمداری بود که به دنبال حل مشکلات و رسیدن به توافق بود، ولی نه به هر قیمتی، و به‌خصوص نه به قیمت نفی اصول کلیدی حکومت‌داری خود. شوربختانه، در تاریخ معاصر ایران بسیاری از سیاستمداران وقت حاضر به توافق با دولت‌های جهانی بودند ولی اغلب بدون در نظر گرفتن هزینه‌ها، چه از نظر اخلاقی، و چه از نظر حاکمیت ملی. ما چندین نمونه از این نوع توافق سیاسی را تجربه کردیم. نمونه بارز آن دادن امتیاز به خارجی‌ها در عوض سود مالی شخصی بود، مانند امتیاز نفت داری که در عوض چندین هزار لیره به حاکمان وقت میسر شد.

مصدق از جمله رهبران نادر بود. برخی ادعا می‌کنند تنها رهبر، دوران معاصر بود که هرگز حاضر نبود به خارجی‌ها امتیاز بدهد، چه در قالب منابع طبیعی مانند نفت، و چه در میدان حقوقی به‌صورت کاپیتولاسیون. این رویکرد مصدق به دیپلماسی و مذاکرات با قدرت‌های جهانی را به خوبی در مذاکرات نفت او می‌بینیم. بعضی او را نقد می‌کنند که چرا با این یا آن طرف توافق نکرد تا هر چه زودتر عملیات صادرات نفت را از سر بگیرد. می‌گویند او در مذاکرات با انگلیس و با بانک جهانی به اندازه کافی انعطاف نشان نداد تا به توافق برسد و اینکه او بر سر آرمان‌های خود ایستاد، و به اصطلاح، کله‌شقی کرد و این عاملی بود که جلوی توافق را گرفت. تا زمانی که اسناد رسمی دولت‌ها و سازمان‌هایی که در این مذاکرات شرکت کرده بودند در طبقه‌بندی بودند می‌توانستیم این ادعاها را به عنوان یک فرضیه قبول کنیم. ولی با از طبقه‌بندی خارج شدن این اسناد دیگر این ادعاها را نمی‌شود جدی گرفت.

به‌طور مثال نگاه کنید به مذاکرات مصدق با بانک جهانی برای بازگیری صادرات نفت. تحلیل جامع این داستان را در کتابم و همچنین در مقاله‌ای شرح داده‌ام. اسنادی که اخیراً از طبقه‌بندی آرشیو سری بانک جهانی خارج شده‌اند و در دسترس پژوهشگران می‌باشند، نشان می‌دهند که مصدق چندین پیشنهاد منطقی ارائه داد تا به توافق برسد. ولی بانک جهانی، یا در واقع انگلیس که در پشت این داستان بود، آن‌ها را قبول نکرد. چرا؟ چون، هدف انگلیس کنترل عملیات نفتی بود. آنها از بانک جهانی برای اهداف خود استفاده کردند و مدیریت بانک جهانی، که در آن دوران به موضع‌های سهام‌داران کلان خود بیشتر اهمیت می‌داد، به آن فشارها تن داده بود.

موضوع کلیدی در مذاکرات نقش تکنیسین‌های انگلیسی در اداره عملیات نفتی بود. مصدق قبول کرده بود که شرکت ملی تازه بنیاد نفت ایران برای اداره عملیات نفتی تا حداکثر ظرفیت پالایشگاه آبادان نیاز به تکنیسین‌های خارجی داشت. بعد از ملی شدن صنعت نفت، مصدق با یک پیشنهاد رسمی آمادگی استخدام تکنیسین‌های شرکت سابق نفت ایران و انگلیس با شرایط مشابه ولی بوسیله شرکت ملی نفت ایران را اعلام کرد ولی شرکت سابق به کارمندان خود دستور داد پیشنهاد مصدق را نپذیرند. بعد از آن در مذاکرات با بانک جهانی مصدق باز هم آمادگی خود را برای استخدام تکنیسین‌های خارجی اعلام کرد، ولی به شرطی که انگلیسی نباشند و رابطه ای با شرکت سابق نداشته باشند. ولی انگلیس از پشت پرده، و بانک جهانی به صورت علنی بر استخدام تکنیسین‌های انگلیسی پافشاری می‌کردند. در پژوهش جامع خود در این باب به این نتیجه رسیدم که پیشنهاد بانک جهانی شبیه یک اسب تروا بود برای ادامه کنترل عملیات نفتی به وسیله شرکت سابق - یعنی باز گرداندن تکنیسین‌های انگلیسی به ایران زیر پوشش لوگوی بانک جهانی-.

مصدق هرگز قبول نکرد که با یک تفافق کاغذی حاکمیت ملی ایران را مصادره کند. باید تاکید کرد کنترل عملیات چیزی نیست که بتوان سر آن چانه زد؛ نمی‌توان به اصطلاح گفت، بسیار خوب بیابید خربزه را نصف کنیم. توجه کنید، کشور یا کنترل عملیات را در دست دارد، یا ندارد. یا حاکمیت دست ملت است یا نیست. در اینجا مفهوم نصف-نصف معنی عملی ندارد (مانند بارداری: یا باردار هستید یا نیستید). البته، توافقی را که مصدق حاضر نبود قبول کند، دیگر سیاستمداران ایرانی قبول کردند؛ ولی توجه کنید به چه قیمتی. قرارداد کنسرسیوم نفت که دولت کودتای زاهدی آن را مذاکره کرد، یک به اصطلاح معامله فاوستی بود که کنترل کل عملیات کلیدی نفتی در جنوب ایران را به شرکت‌های خارجی واگذار کرد و در عوض دلارهای نفتی را به ایران سرازیر کرد. با آن قرارداد، زاهدی کاملاً فروهر ملی شدن صنعت نفت و حاکمیت ملی کشور را مصادره کرد. این فرایند به رشد ناپایدار و نابرابر انجامید که در نهایت به طغیان ۱۳۵۷ دامن زد و ذینفعان آن معامله فاوستی را از قدرت سرنگون کرد.

مشابه این داستان را در مورد مذاکرات بر سر پیشنهاد دوم ترومن-چرچیل برای حل موضوع ملی شدن صنعت نفت می‌توان مشاهده کرد. برای حل دعوا در مورد پیشنهاد دوم ترومن-چرچیل، مصدق پیشنهاد کرده بود که موضوع غرامت به شرکت سابق بر مبنی قانون ملی شدن صنعت ذغال سنگ در خود انگلیس باشد. به علاوه مصدق قبول کرده بود که حکمیت این دعوا به دیوان لاهه ارجاع شود. ولی انگلیس پیشنهاد مصدق را قبول نکرد و تا آخر اصرار داشت که غرامت از آنچه که قانون ملی کردن صنعت ذغال سنگ انگلستان اجازه می‌داد فراتر برود و سود خیالی بعد از ملی شدن نفت برای مدت چهار سال تا خاتمه امتیاز شرکت سابق را شامل باشد. با چنین استدلالی، غرامتی تا حدود ۴ میلیارد لیره یا ۱۲ می‌لیارد دلار می‌توانست صادر شود. این رویه می‌توانست ایران را برای یک قرن در گرو بگذارد، چون حجم غرامت امکانی می‌توانست حدود ده برابر تولید ناخالص ملی ایران آن زمان باشد (حدود ۱،۳ میلیارد دلار).

حتی بعد از این ماجرا، مصدق همواره به دنبال یافتن یک توافق عادلانه بود. او به انگلیس پیشنهاد کرد که ۸۰۰ میلیون دلار غرامت بدهد؛ این مبلغ ۶۰٪ بالاتر از مقداری بود که به نظر وزیر خارجه وقت آمریکا، دین آچسن، عادلانه بود. انگلیس آن پیشنهاد را هم رد کرد و در عوض، با همراهی آمریکا، در کودتای ۲۸ مرداد مصدق را سرنگون کرد. بله، مصدق می‌توانست حاکمیت کشورش را مصادره بکند و در قدرت بماند، همانطور که کودتاچیان بعد از او این کار ننگین را انجام دادند. ولی برای مصدق دفاع از حاکمیت ایران ارزش بالاتری داشت تا ماندن در قدرت.

سخن پایانی؛ رهبران قدرت‌های جهانی آن زمان و حتی نخبگان ایرانی آن دوران و بعضی‌ها امروز هم این اندیشه مصدق را خوب درک نکرده‌اند. یا اگر هم فهمیدند، نتوانستند آنرا هضم کنند. مصدق رهبری بود که به اصول حقوق‌وندی و اصول حکومت‌داری خود پای‌بند بود و هرگز حاضر به مصادره حاکمیت ملتش نبود. ولی این به این معنی نبود که سیاست درهای بسته دنبال شود. خیر، روش گفتگوی مصدق با جهان رویکرد درهای باز بود و در آن هیچ ستیزی وجود نداشت. البته، موضوع روابط خارجی و موضوع امتیاز دو مفهوم جداگانه هستند. مصدق با دادن امتیاز به نهادهای خارجی مخالف بود ولی کاملاً موافق گفتگو، مذاکره و رسیدن به توافق‌های عادلانه با

نهادهای خارجی بود. اختلاف با بانک جهانی درست بر سر همین موضوع بود چون مصدق پیشنهاد بانک را ماندگاری امتیاز شرکت نفت سابق در لباس دیگر را متصور بود و آن را قبول نکرد، چون او همواره مدافع حاکمیت ملی بود.

* نیکلا گرجستانی، نویسنده کتاب «مصدق؛ آن‌ها جلوتر از زمان خود بودند ، از مقامات ارشد سابق بانک جهانی با بیش از چهار دهه تجربه در زمینه توسعه اقتصادی کشورهای در حال گذار است.